



﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ (۱۵۳).  
ای کسانی که ایمان آورده‌اید یاری جوئید به شکیبائی و نماز، که همانا خداوند با مردم شکیبا است.

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِن لَّا تَشْعُرُونَ﴾ (۱۵۴).

و به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مگوئید مرده‌اند، بلکه زندگانند و لکن شما آگهی ندارید.

﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ (۱۵۵).

و هر آینه قطعاً شمارا بیازمائیم به اموری چون: بیم و گرسنگی و کاهش از دارائی و جان‌ها و بهره‌ها و نوید بخش به مردمان شکیبا.

﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (۱۵۶).

کسانی که هرگاه برسد ایشان را ناگواری [سخت و دشوار] گویند: همانا که ما ملک و مال خدائیم و به سویش بازگشتگان.

﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾ (۱۵۷).

آن گروه برایشان است درودها و رحمتی از جانب خدایشان و آنان هم ایشانند راه یافتگان.

## لغت

«سبیل»: راه.

«سبیلِ الله»: راه خدا، همان راهی که مورد خوشنودی و پسند او است.

«بلاء»: آزمایش، آزمون، امتحان، اختبار.

«جوع»: گرسنگی.

«نقص»: کاستن، کمی، کاهش.

**«ثمرات»**؛ جمع ثمره: میوه، بهره، سود.

**«مصیبت»**: رسیدن و وارد شدن و رسیدن هر امری سخت و ناملایم به انسان.

**«رجوع»**: برگشت به آغاز.

**«اهتداء»**: راه یافتن و رسیدن به راهی حق و درست.



در آیه قبل بیان شد که سپاس خدا و عدم کفرانش در حقیقت قیام به اجرای اوامر و نواهی او است و تحقق يك چنین حالتی را باید از خدا خواست و ملتجی به او شد تا اسباب و وسایل کار را فراهم آورد و بنده را در به کار بستن دستورات یاری دهد، لذا فرمود:

**﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ (۱۵۳).**

ای کسانی که ایمان آورده اید، کمک بگیرید به بردباری و نماز، برای توفیق در همه امور از جانب خداوند تا بتوانید به نیکی و شایستگی فرمان حق برید و برابر خوشنودی و رضای او گام بردارید و بر مشکلات چیره گردید؛ زیرا صفت شکیبائی خود عاملی است که به جان و روان آدمی نیرو بخشد و از مصادین کفّ نفس یکی روزه است و خود نوعی حبس نفس از تمایلات طبع و شاید از همین جهت باشد که تعبیر به صبر شده و لذا، صبر انسان را در برابر نا ملایمات و دشواری ها ثابت و پایدار نموده، آن ها را سهل و آسان می کند.



### [در بیان اقسام صبر]

صبر را در برخی از احادیث سه بخش کرده‌اند:

۱. **صبر در طاعت و فرمانبری نسبت به انجام اوامر:** که در آغاز ممکن است آدمی را سخت و دشوار جلوه گر شود؛ زیرا طبع و خوی آدمی متمایل به آسایش و تن پروری و جلب سود و دفع ضرر است به صورت مطلق و غیر مشروط و چه بسا که در برابر عموم عبادات و وظایف فردی و اجتماعی و رعایت ادای حقوق تشریعی و نیایش سستی و کاهلی نشان دهد؛ لذا در آغاز باید با نیروی شکیبائی و صبر به مبارزه آن برخاست و به جهاد با نفس کوشید و تمایلات نابجا را زندانی نمود و بردباری پیشه کرد تا تدریجاً دشواری و سختی های وظایف روحاً و قولاً و عملاً آسان گردد و به جائی رسد که نه تنها هر يك به صورت ملکه در آمده، بلکه آدمی را اتیان همه آن‌ها شادی بخش و صفای روح و لطافت جان و روان را، که در حقیقت پرواز به سوی معبود و قرب بیشتر به جوار حضرت او است، در نهاد بیفزاید و هر چقدر که جهاد با نفس در این زمینه بیشتر باشد، ارشاد و هدایت و دریافت و رسیدن به معارف حقّه الهی، که در واقع راه های قرب او است، نیکو تر میسر گردد. همان گونه که فرمود:

﴿والَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ (عنکبوت: ۲۸: ۶۹).

کسانی که درباره دستورات ما کوشش می ورزند هر آینه مسلماً ایشان را به راههای خود و اصل و رهنمون باشیم. و نیز فرمود: **طاعات فریبی**  
﴿لئن شكرتم لأزيدنكم﴾ (ابراهیم: ۱۴: ۷). هر آینه اگر سپاس حق به جا آورید مسلماً شما را افزونی دهیم، به هر نعمت و موهبتی.

۲. **نوع دیگر:** صبر و شکیبائی در خود داری و باز ایستادن از گناه و نافرمانی است که خود نیز مستلزم پیکار و جهاد با نفس است و با یاد خدا و احساس بندگی و مملوک بودن در برابر خالق و مالک حقیقی با همتمی استوار و تصمیمی راسخ در فرمانبری و

۱. وقال ﷺ: الصبر ثلاثة: الصبر على المصيبة، والصبر على الطاعة، والصبر عن المعصية. تحف العقول، ص ۲۰۶



درخواست توفیق از درگاه کردگاری، او را میسر شود که ﴿أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ (انفال (۸): ۲۴). که به تعبیری در آیه، خدای رثوف و مهربان بنده سر به راه و مطیع خدا و رسولش را، که پیوسته به دل خواهان اجرای دستور است چون رفیقی شفیق، که بیدار حال دوست و حبیب است درحین سقوط به منجلاب و سیاه چاله های فساد و تباهی دستش گیرد و او را از فتادن در مهلکه ی گناه مانع شود، دامنش به معصیت نیالوده و در نتیجه به سرای دیگر در بهشت برین و جلوه گاه لطف و رحمت الهی او را مقامی شامخ و بلند پایه نصیب و بهره باشد، چنان که فرمود:

﴿إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (زمر (۳۹): ۱۰).

۳. **دیگر صبر درباره مصیبت از مال و جان:** و جاه و مقام و همسر و فرزند و هر گونه ثروت و دارائی و سایر متعلقات، تا اگر نقصان و کم بودی حاصل گشت یا از پایه و بن به نیستی و ویرانی نهاد او را اعتراض و چون و چرائی در زبان و نهاد نباشد و خویشتن نبازد و بداند هرچه از دوست می رسد نیکو است و مصلحت است و حکمت و مکتوب است و مقدر، که همه آن ها نوعی آزمون است و اختبار و از طرفی ابتلاء مؤمن به مصیبت یا تخفیف گناه است و یا ارتقاء مقام او.

و نیز، فرمود: کمک و یاری خواهید به وسیله نماز، که پایه دین است و نزدیک ساز هر فرد پرهیزگار به درگاه ایزدی؛ در مضمون حدیثی است:

که هرگاه کسی را اندوه و مشکلی فرا رسد وضو ساخته دو رکعت نماز اقامه کند، خداوند اندوهش زایل و گرفتاری و هم او را برطرف و نشاط و شادیش بخشد.<sup>۱</sup>

بنابر این شکیبائی و نماز دو عامل مهم و بزرگی است که آدمی را همواره به یاد خدا داشته و حق را پیوسته حاضر و ناظر در کردار و رفتار خود بیند و وسیله ایست که در

۱. علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن ابن أبي حمزة قال: سمعت علي بن الحسين عليه السلام قال: لا بنة يا بني من أصابه منكم مصيبة أو نزلت به نازلة فليتوضأ وليسغ الوضوء ثم يصل ركعتين أو أربع ركعات ثم يقول في آخرهن: «يا موضع كل شكوى ويا سامع كل نجوى وشاهد كل ملاء وعالم كل خفية ويا دافع ما يشاء من بلية، ويا خليل إبراهيم ويا نجى موسى ويا مصطفى محمد عليه السلام أدعوك دعاء من اشتدت فاقته وقلت حيلته وضعفت قوته، دعاء الغريق الغريب المضطر الذي لا يجد لكشف ما هو فيه إلا أنت يا أرحم الراحمين» فإنه لا يدعوه أحد إلا كشف الله عنه إن شاء الله. الكافي، ج ۲، ص ۵۶۰ - ۵۶۱، ح ۱۵.



تمام حرکات و سکنات سپاس حق گوید و به ترك حرام و انجام واجب قائم شود و کفران و ناسپاسی از او سر نزده شکر گزار مواهب حق و نعم نامتناهیش باشد. در چنین شرایطی است که خداوند هم به سراغ بنده آمده می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ (۱۵۳).

همانا که خداوند با مردم شکيبا است. در تحمل و پایداری نسبت به مشکلات مادی و معنوی و رسیدن به مقصود و اهداف نیکو و شایسته و اکتساب خوشبختی و سعادت در هر دو سرای. سپس برای بیداری و آگاهی نسبت به آن‌ها که با پیکار و جهاد در راه خدا یا بر اثر برخی پیش آمدها و ناملايمات، با استواری و ثبات در دین جان خود از دست داده‌اند زنده‌اند نه مرده، فرمود:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أحياءٌ وَلَكِن لا تَشْعُرُونَ﴾ (۱۵۴).

و نگوئید مردگانند، نسبت به آن‌ها که در راه خدا کشته می شوند، بلکه زندگانند ولیکن شما آگاهی ندارید.

### [حیات، منحصر به این جهان نیست]

پیدا است حیات و زندگی آدمی منحصر به همین جهان مادی کنونی نیست؛ زیرا نه خرد را پذیرش چنین معنا است و نه سرشت و فطرت را، به ویژه که کتب آسمانی و زبان وحی در این باره به کرات سخن گفته است که همه این دستگاه آفرینش را از ذره‌اتم تا ذره خورشید و کهکشان‌ها با چنین نظم و تدبیر که آدمیان را بهره‌وری است نه برای این بر پا شده که چند روزی به سر و کول هم ور روند و بخورند و بیاشامند و دست به انواع جنایات و کثافت کاریها زنند و گاه افرادی چون یاغی گران تاریخ، عامل کشتار میلیون‌ها نفر نیکو سرشت پاک نهاد درست کردار شده و خود در کاخ‌های مجلل مست و مخمور به عیش و نوش پردازند و به توده زیر دست تا آن جا که خواهند بتازند و بعد هم هیچ! نه پاداشی و نه حساسی! که چنین اندیشه‌ای بس خطا و جز گول شیطان و اغفال نفس سرکش نخواهد بود که آفرینش را به بیهوده گیرد و بازیچه و هدف را تنها خور و خواب و جمع و دفع.

## [بیان شأن نزول آیه]

**گویند:** در جنگ بدر، شش تن از مهاجرین و هشت نفر از انصار، شهید شدند و افراد میان خود زمزمه داشتند: که فلانی و فلانی مُردند، آیه فوق به عنوان تأدیب و آگهی ایشان نازل گشت تا بدانند که زندگی آن سرا، فراخ تر و گشاده بال تر از این جهان تنگ و تاریک است. و در مثل، بزرگی و عظمتش چون دنیای فعلی ما است نسبت به زندگی و حیات دوره جنینی و رحم مادر. و مؤمن مجاهد را در آن سرا، که نامش برزخ است و تا روز قیامت و هنگامه ی محشر مستمر و پابرجا است.

در زندگی روحی روزی ها و نعمی بس نیکو و گواراتر از این جهان محدود و کوچک فراهم است. به عکس کافر، که او را عذاب و شکنجه ای است تا روز حساب و رستاخیز؛ چنان که آیات دیگری از قرآن مؤید همین معنا است آنجا که فرمود:

مپندارید مردگان باشند آنها که در راه خدا کشته گشته اند، بلکه زندگانی هستند که نزد خدایشان روزی می خورند، شادمانند به آنچه خدای از جود و کرمش به ایشان عنایت کرد، به آن ها که هنوز از پشت سر به ایشان نه پیوسته اند نوید دهنده اند، از این که بیم و اندوهی بر آنان نیست و مژده برند به نعمت و بخششی بزرگ از جانب خدای، که البتّه خداوند پاداش مؤمنین تباہ نمی سازد. (آل عمران (۳): ۱۶۹-۱۷۱).<sup>۱</sup>

پیدا است که آیه ضمن تشجیع مؤمن در امر شهادت و بزرگداشت مقام شهید، مرتبه رفیع و منیعی که او را در پیشگاه کردگاری پس از مرگ و شهادت، در عالم ارواح و برزخ مسلم است یاد آور شده و از مطلق روزی-چه مادی و چه معنوی- که به تناسب روح و نشئه دیگر شایسته و در خور اوست، نوید می بخشد.

در سوره مؤمنون به تصریح یاد فرمود:

تا آن گاه که هریک از ایشان را مرگ فرا رسد [یعنی کافران] گوید: پروردگارا مرا به دنیا باز گردان، باشد که در آنچه به ترک گرفتم به نیکی و شایستگی به جا آورم؛ [خطاب

۱. ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ﴾ \*فرحين ما آتاهم الله من فضله ويستبشرون بالذنين لم يلحقوا بهم من خلفهم ألا خوف عليهم ولا هم يحزنون\* يستبشرون بنعمة من الله وفضل وأن الله لا يضيع أجر المؤمنين ﴿﴾.





رسد]: که نه چنین درخواست را پذیرشی است. همانا این پیشنهاد سخنی است که او [به حسرت] آن را گویا است و از پس آن برزخی است تا روزی که برانگیخته می گردند. (مؤمنون (۲۳): ۹۹-۱۰۰)<sup>۱</sup>

این آیه نیز، روح کافر را، که به اصطلاح پس از مرگ از کردارش نادم است و پشیمان و آرزوی برگشت به دنیا می کند، در صورتی که چنین آرمانی دیگر میسر نیست و در عالم برزخ تا روز قیامت و بعثت ابدان مورد شکنجه است و عذاب، معرفی می کند.

در سوره مؤمن در مورد فرعونیان فرماید که :

پس خداوند موسی را از شرور و مکر فرعونیان محفوظ بداشت و بد شکنجه ای به دار و دسته فرعون وارد گشت. آتش صبح و شام بر ایشان عرضه می گردد، و روزی که قیامت به پا شود فرمان رسد، فرعونیان را به سخت ترین شکنجه داخل کنید. (مؤمن (۴۰): ۴۶-۴۵)<sup>۲</sup>

که هم اکنون ستمگران فرعونی و هر فرعون صفت دیگر در آتش خشم و غضب الهی مستمرأدر سرای برزخ می سوزند تا هنگامه رستخیز، که آن روز را چون عالم برزخ صبح و شامی نیست؛ بلکه این نظام از هم پاشیده و نظامی دیگر مستقر می گردد و در این موقع به فرشتگان خشم الهی دستور می رسد که: جنایت کاران را به دوزخ خلد و جاوید وارد کنید.

### [آیات دال بر وجود برزخ]

باری، برابر آیات فوق آدمی پس از مرگ و رهائی از کالبد تن به سرائی می شتابد، که نامش برزخ است. که مثال آن عالم برای تقریب به ذهن چون عالم خواب و رؤیا است.

۱. ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ﴾ لعلیٰ صالحا فیما ترکت کلا إیّها کلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ إلی یوم یبعثون ﴿  
 ۲. ﴿فوقاه الله سیئات ما مکروا وحق بال فرعون سوء العذاب﴾ النار یرضون علیها غدواً وعشیاً ویوم تقوم الساعة أدخلوا آل فرعون أشدّ العذاب ﴿

## [النوم أخ الموت]

بر حسب گفتار برخی از احادیث برای بشر در آغاز حیات و دوران اولیّه زندگی، احلام که عبارت است از دیدن خواب و رؤیا وجود نداشت تا در عالم خواب مشاهده اموری که موجب سرور و نشاط یا به عکس عامل درد و اندوه باشد تحقق پذیر شود. به همین جهت انبیاء پیشین با همه گفتار و تبلیغاتی که درباره سرای بعد از مرگ و حیات آدمی «روح» در عالم برزخ و برخورداری او از شکنجه و عذاب یا تمتّع و بهره وری از مواهب و نعم، بر حسب فرمان بری و نافرمانیش در دین خدا داشتند تصویرش ناممکن و پذیرش و قبول آن مستبعد می نمود. و وجود آن را امری مستحیل و غیر واقع تلقی می کردند.

تا این که خداوند مهربان دیدن خواب و رؤیا را میان آدمیان مقرر و مسجل ساخت. و بدین وسیله نمونه کوچک و روزنه باریکی به عالم و نشئه ی بعد حاصل گشت. و سبب شد که گفتار پیشوایان در این باب دیگر سنگین و نامأنوس و دور از درک و دریافت جلوه نکند که: «النوم أخ الموت و حتی النوم هو الموت» «خواب برادر مرگ است و حتی خود خواب مرگ است منتها به صورتی ناقص»؛ زیرا در خواب گسستگی بین روح و بدن چون مرگ حقیقی به صورت مطلق نیست. و پس از آن که امر رؤیا در میانشان تحقق یافت، عده ای چگونگی و جریان خواب خویش را نزد رسول زمان بازگو کردند. که مثلاً در فلان شب یا روز چنین خوابی دیدیم. پیامبر وقت یادآور می شود که: این امر برای شما از جانب خدایتان حجّت و برهانی است که اقامه شده و شما را به احتجاج گرفته تا نسبت به عالم برزخ و پذیرش این که بعد از مرگ، ارواح شما در جهانی نظیر عالم خواب قرار می گیرند مشکل و سنگین نیامده و عاملی باشد. تا



۱. قال الصادق عليه السلام: «نم نوم المعتبرين، ولا تنم نومة الغافلين، فان المعتبرين من الأكياس، ينامون استراحة، ولا ينامون استبطارا. وقال النبي صلى الله عليه وآله: تنام عيناى ولا ينام قلبى، وانو بنومك تخفيف مؤنتك على الملائكة، واعتزال النفس عن شهواتها، واختبر بها نفسك، وكن ذا معرفة بأنك عاجز ضعيف، لا تقدر على شئ من حركاتك وسكونك، إلا بحكم الله وتقديره، وان النوم أخ الموت، واستدل بها على الموت، الذي لا تجد السبيل إلى الانتباه فيه...». مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۲۳، ح ۵۴۸۴ / ۶.





هرگونه شك و تردید را زایل کند .

و بدانید! ارواح همین طور که به خواب در جهانی دیگر به سیر و سیاحت مشغول و گاه معذب اند و یا متنعم، هنگام مرگ و پوسیدگی بدن نیز، به همین حالت تا روز بعث ابدان بسر برند .

و مؤید این مطلب نیز روایتی است از شیخ صدوق از نبی اکرم ﷺ که فرمود :  
ای بنی عبدالمطلب همانا که پیشوا و رهبر قوم به خویشان خود دروغ نگوید . سوگند به آن که به راستی و حق مرا به نبوت برانگیخت هر آینه می میرید ، همان گونه که می خوابید . و همه تان را برانگیزند ، چنان که بیدار می شوید .<sup>۱</sup>

باری برابر آیات فوق آدمی پس از مرگ و رهائی از کالبد تن به سرائی دیگر که نامش برزخ است می شتابد . که مثال آن عالم برای تقریب به ذهن ، چون عالم خواب و رؤیا است ؛ لذا همان گونه که برخی از روایات حاکی است آدمی پس از مرگ که روحش از بدن جدا شده ، اطرافیان خود را می نگرد که در ماتم او زاری می کنند . و هنگام تشییع

۱ . وفي الاعتقادات قال : قال رسول الله ﷺ : «يا بني عبدالمطلب ، ان الرائد لا يكذب أهله والذي بعثني بالحق لتموتن كما تنامون ولتبعثن كما تستيقظون وما بعد الموت دار إلى جنة أو نار ، وخلق جميع الخلق وبعثهم على الله عزوجل كخلق نفس واحدة وبعثها ؛ قال الله تعالى : ﴿ ما خلقكم ولا بعثكم إلا كنفس واحدة ﴾ . (لقمان ۲۸: ۲۱) . الفصول المهمة في أصول الأئمة ، الحر العاملي ، ج ۱ ، ص ۲۴۲ ، ح (۴۲۵) . ۵ .

۲ . علي بن إبراهيم ، عن محمد بن عيسى ، عن يونس ، عن خالد بن عمارة ، عن أبي بصير قال : قال أبو عبد الله ﷺ : «إذا حيل بينه وبين الكلام أتاه رسول الله ﷺ ومن شاء الله فجلس رسول الله ﷺ عن يمينه والآخر عن يساره فيقول له رسول الله ﷺ : أما ما كنت ترجو فهذا أمامك وأما ما كنت تخاف منه فقد أمنت منه ، ثم يفتح له باب إلى الجنة فيقول : هذا منزلك من الجنة فإن شئت رددناك إلى الدنيا ولك فيها ذهب وفضة ، فيقول : لا حاجة لي في الدنيا فعند ذلك يبيض لونه ويرشح جبينه وتقلص شفتاه وتنتشر منخراره وتدمع عينه اليسرى فأبي هذه العلامات رأيت فاكتمف بها فإذا خرجت النفس من الجسد فيعرض عليها كما عرض عليه وهي في الجسد فتختار الآخرة فتغسله فيمن يغسله وتقلبه فيمن يقلبه فإذا أدرج في أكفانه ووضع على سريره خرجت روحه تمشي بين أيدي القوم قدما وتلقاه أرواح المؤمنين يسلمون عليه ويشرونه بما أعد الله له جل ثناؤه من النعيم فإذا وضع في قبره رد إليه الروح إلى وركيه ثم يسأل عما يعلم فإذا جاء بما يعلم ففتح له ذلك الباب الذي أراه رسول الله ﷺ فيدخل عليه من نورها وضوئها وبردها وطيب ريحها . قال : قلت : جعلت فداك فأين ضغطة القبر؟ فقال : هيها ما على المؤمنين منها شيء والله إن هذه الأرض لتفتخر على هذه ، فيقول : وطأ على ظهري مؤمن ولم يطأ على ظهرك مؤمن وتقول له الأرض : والله لقد كنت أحبك وأنت تمشي علي ظهري فأما إذا وليتك فستعلم ماذا أصنع بك ، فتفسح له مد بصره . الكافي ، ج ۳ ، ص ۱۲۹ - ۱۳۰ ، ح ۳ .

جنازه همراه مشایعت کنندگان او نیز، در حرکت است و کسانی را که در تشییع شرکت کرده‌اند می‌بیند. در غسل خانه گاه در غسل جسد و کالبد بی روح با غسل شرکت کرده، کمک می‌کند.



### [در بیان حقیقت روح و تلقین]

بدیهی است با این که مجرد نبوده و حقیقتی است مادی، اما قابل رؤیت با ساختمان چشمی ما نیست؛ زیرا به غایت لطیف است. و هزاران بار لطیف تر و رقیق تر از هوای موجود و قابلیت نفوذ و ورود در هر چیز سخت یا نرم را واجد. و همین روح است که در قبر مورد سؤال و پرسش دو فرشته ی نکیر و منکر قرار می‌گیرد.

و برابر مضامین برخی از احادیث، در قبر از جانب پا تا نیمه بدن به جسد وارد شده، به هنگام پرسش به حال نشسته، در مقابل پاسخگویی به سؤالات برمی‌آید.<sup>۱</sup>

و این که شخص تلقین گو هنگام دفن جسد را مورد خطاب قرار داده و حتی آن را با دست تکان می‌دهد از جهت انس و علاقه ایست که روح را با جسد هست. چون کسی که پوشاک بدن و لباس او را تکان دهند تا توجه او را به موضوع یا سخنی جلب کنند، در اینجا هم شخص تلقین گو اصول عقاید را با تکان دادن جسد، در حقیقت به روح تلقین نموده تا با تجدید خاطره او را نیکوتر پاسخ به پرسش فرشتگان میسر گردد. و پس از خاتمه سؤال و جواب بر حسب موقعیت ایمانی و اعتقادی و کیش و آئین و اکتساب اعمال نیک و بد در دنیا، به رویش دری از درهای بهشت یا دوزخ گشوده می‌گردد. و متناسب با موقعیت و حال خویش معذب یا متنعم است در آن عالم و نیکان به دسته نیکان و بدان نیز به حلقه بدان درآویزند.

هر گروه را به مقتضای حالات و مراتب مکان و مأوایی است که گاه به گاه نیز در رفت و آمدند، و حتی بعضی اوقات به سراغ بستگان و خویشان خود که هنوز به دنیا

۱. علي بن ابراهيم ... النعيم فإذا وضع في قبره ردّ إليه الروح إلى ورقيه ثم يسأل عما يعلم فإذا جاء بما يعلم فتح له ذلك الباب الذي أراه رسول الله ﷺ فيدخل عليه من نورها وضوئها وبردها وطيب ريحها ... الكافي، ج ۳، ص ۱۳۰، ح ۲.



زندگی می کنند، می آیند و سر می زنند. و از حال و چگونگی اوضاع ایشان آگهی می یابند. در خبر است که:

روح مؤمن هنگامی به بازدید خویشان می شتابد که فرزندان و بستگان و دوستانش را در سعه و خوشی و سلامت مزاج و آسایش روح و سرور و نشاط می نگرد. و از مشاهده هر یک شادی و شادمانیش زیاد می شود. و امور ناملایم و ناراحت را به فرمان پروردگار از او مکتوم و پوشیده می دارند.<sup>۱</sup>

به عکس کافر و معاند و ارواح تبهکار و جنایتکار، که هنگامی ایشان را بر محضر بستگان و جگرگوشه گان حاضر می کنند که آنان در نهایت اندوه و عسرت و پریشانی و محنت و بلاء و مسکنت در دنیا به سر می برند تا او را مشاهده ایشان زجر و شکنجه و ناراحتی و غم بیفزاید. که خود نوعی عذاب روح است در عین اضطراب و درماندگی. و اما درباره کیفیت و چگونگی عالم برزخ و قالب مثالی.

### [در بیان کیفیت عالم برزخ]

يك دسته از فلاسفه عالم برزخ را که در قرآن و احادیث به همین نام یاد شده، تحت عنوان «عالم مثال» متذکر شده اند. بدیهی است نزاع در تعبیر نبوده، لیکن در بیان واقعیت و حقیقت سخنی که مطابق با روایات و کلام وحی و قرآن نباشد پذیرفته، نیست. فلاسفه اشراق را ادعا است که: «عالم مثال» از نظر وجود حقیقتی است بین مادیات و مجردات. به این معنا که: نه مادی محض است چون ساختمان این دنیا و نه مجرد محض چون عقول مجرد؛ بلکه حد واسطی است میان این دو. به این کیفیت که آن را شکل و عینیّت است. و حاوی عمق و ابعاد سه گانه ولی خالی از هر گونه ماده و جسم.

ولی آنچه از روایات برمی آید حکایت از خلاف این نظریه نموده؛ بلکه تصریح است به مادی بودن آن عالم، البته نه ماده غلیظ و کثیفی چون مواد و اجسام این دنیا، بلکه

۱. علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حفص بن البختري، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إن المؤمن ليزور أهله فيرى ما يحب ويستر عنه ما يكره وإن الكافر ليزور أهله فيرى ما يكره ويستر عنه ما يحب قال: ومنهم من يزور كل جمعة ومنهم من يزور على قدر عمله». الكافي، ج ۳، ص ۲۳۰، ۴۷۰-۱.



در عین لطافت و رقت که با چشم قابل دید و رؤیت نیست .

کما این که در همین جهان مادی حقایقی وجود دارند که ما را توان و امکان دید در آن شرایط نیست . و حتی برخی قابلیت مشاهده با چشم مسلح را نیز ندارند؛ چنان که اقسام و انواع اشعه های گوناگون با خواص مختلف، که آثار ظاهری آنها کاملاً پیدا و مورد استفاده عملی در علوم فیزیک و شیمی و تکنیک های مختلف دیگر حتی در دانش پزشکی است . بدون آن که بتوان حقیقت و یا جسمیت آن اشعه را مشاهده کرد .

نظیر: اشعه «ایکس» که برای عکس برداری و رادیوگرافی اجزاء و اندام های آدمی به کار می رود و یک حقیقت مادی است . منتها نوری گسترده - چه به صورت فرضیه ذره ای یا فوتونی و موجی - که به هنگام استفاده در تمام سطوح داخل و خارج بدن نفوذ کرده و صفحه فیلم عکاسی را متأثر و نمایشگر ضایعاتی است که در بدن موجود است به نحوی که هنگام تابش اشعه کوچکترین نقطه و حتی سلول واحدی از بدن نیست . که داخل و خارجش را اشعه نامبرده فرانگیرد .

و به تعبیر دیگر، تمام اجزاء بدن غرق در اشعه بوده، به نحوی که اگر بتوان بعد از عبور و خروج اشعه از بدن آن را به حال ثابت و پایدار نگهداری کرد، حجمی مشابه حجم بدن با همان تعداد از سلول های آدمی و به همان شکل و پیکره درونی و بیرونی به دست خواهد آمد .

یعنی: فردی و شخصیتی با همان ابعاد و تعداد سلولی در هویت و ویژگی ها . منتها در نهایت رقت و لطافت که قابل دید و مشاهده نیست؛ ولی اثر آن در صفحه فیلم عکاسی که عبور اشعه را مسلم می دارد . و حاکی از مادی بودن اوست، ظاهر و پیداست . بنابراین، وقتی که در همین عالم انواع و اقسام نیروهای مادی غیر قابل دید و رؤیت با چشم، وجودش مسلم و قطعی است . دیگر استبعاد در مادی بودن عالم برزخ که نشئه ی روحی و باطن این دنیا است نابه جا و نارواست . به ویژه هنگامی که قرآن و حدیث گویای همین بیان و ناطق به همین معنا است .

شگفتا، که این موضوع را نه تنها در مورد عالم برزخ پیاده می کنند؛ بلکه دامنه آن را گسترش داده تا به معاد روز قیامت یا خلود در بهشت و دوزخ آخرت نیز پیوند می دهند .



درحالی که به تصریح آیات قرآنی که چند نمونه آن قبلاً گذشت، عالم برزخ غیر از عالم قیامت و بعث ابدانست.

فیاض که از شاگردان صدر المتألهین و از دانشمندان و فضلاء عصر خود است در مقام معارضه با استاد برآمده گوید: که بر فرض صحّت و تقدیر وجود عالم مثال، اصحّ اقوال قولی است که استادنا و مولانا افضل المتألهین صدرالملة والدین گفته.

### [مناقشه در کلام ملاصدرا در باب بدن مثالی]

**بگوئیم:** که سخن استاد عبارت است: از قائل بودن به بدن مثالی نه طوری که اشراقیون دیگر گفته اند. بلکه می گوید: روح انسانی، بر حسب مبنای «جسمانیّه الحدوث و روحانیّه البقاء»؛ [و نیز می گوید: ] به موازات تکامل نفس در دار دنیا قوه خیال هم در جهت کمال رو به تکامل بوده و پس از مرگ و قطع اعاده و تعلق روح از بدن و تجرّد یافتن روح، نیروی خیال نیز جدا از روح؛ ولی در صقع نفس ثابت بوده. و لذا نفس انسانی را پس از مرگ که مجرد و بدون ماده است و واجد قوه خیالیّه، که آن صور جزئیّه است، نیروی سازندگی است. و در توان آنست که هر نوع بدن یا حورو قصور و باغ و بوستان و گل و بلبل یا آتش و دوزخ و مار و کژدم و هزاران چیز دیگر، چه شادی بخش و سرور آور و چه وحشتناک و وحشت زابا به میل و خواست خود بسازد و بیافریند. [در عالم خیال] و همه مواعید و وعده های الهی را که در قرآن و روایات درباره دوزخ و بهشت بیان شده، قوه خیال بر حسب مکتسبات دنیائی که اینک نفوس مکتسبه آن منتقش در صقع نفسی است، ایجاد می کند.

ولی فیاض با این که اصحّ اقوال را همین قول می داند، اشکال نموده و در پایان اظهار می کند: تجرّد خیال که گفته اند، در صقع نفس قرار دارد نیز، چون وجود عالم مثال در نظر عقل خیالی می نماید.

یعنی: این نظریّه هم نظیر نظریّه «عالم مثال» توهم است و خیال. و خلاصه نه عالم مثال مورد قبول او است و نه در صقع نفس مجرد وجود قوه خیال پیدا است.

با چنین تصویری در عالم مثال که فلاسفه اشراق و پیروان مکتب صدر المتألهین نسبت



به قالب مثالی و تکامل قوه خیال در صقع نفس «بر مبنای مکتوبات دنیوی» دارند، آن وقت کسانی که در دنیا اعتقاد به هیچ مبدأ و معادی نداشته و ایمان به خدا و رسولان و وحی و کتب آسمانی و بهشت و دوزخ را به باد تمسخر گرفته‌اند و در نتیجه در صقع نفسی شان نیروی خیال با عدم ایمان به وعده و وعیدهای الهی پرورش و تکامل یافته، در آن عالم خوشتر و خوشبخت‌تر از کسانی هستند که دارای ایمان و اعتقاد بوده و احیاناً گناهانی بزرگ یا کوچک و لغزش‌هایی در طول دوره حیات از ایشان سر زده و معتقد به عقوبت و عذاب‌های آخرت هستند و برای هر گناهی و معصیتی کیفری را قائل شده‌اند؛ زیرا درباره همین گونه افراد است که صقع نفس شان آتش و دوزخ و مار و کژدم و انواع شکنجه‌ها را می‌سازد نه کسی که از ایمان نقشی در صقع نفس نداشته تا چه رسد به بهشت و دوزخ آن.

بنابراین همان‌طور که لسان روایات حاکی است، روح انسانی پس از خروج از کالبد جسمانی که در نهایت لطافت و رفقت مادی است. [و در عین حال واجد نوری معنوی و قابل انفکاک و کم و زیاد شدن، که همان نور شعور و حیات واقعی و عقل و قوه درآکه که ممیز هر نیک و بد و زشت و زیبا است. و آدمی با داشتن همین نور و به وسیله همین حقیقت که حجّت خدا است مورد عقاب و ثواب الهی قرار می‌گیرد] توان و قابلیت این [را] دارد که به شکل و قالبی چون قالب بدن متمثل و جلوه‌گر گردد، به نحوی که از نظر پیکره و اندام و قیافه و شکل کاملاً نمایشگر همان فردی است که در دنیا زیست می‌کرد. و هر کس او را [به] بیند به همان نام و نشان بشناسد منتها به صورتی بسیط و لطیف.

و مثال و کیفیتش در این باره چنان که گذشت، چون عالم خواب در همین دنیا است که آدمی هنگام رؤیا خود را به همان نحو می‌نگرد که [در] بیداری و در خود بودن خود هیچ‌گونه شك و تردید ندارد و خویش را وهم و خیال نپندارد و اگر در خواب بفهمد که خواب می‌بیند باز یقین دارد که خود خویش است نه تصور و پندار و هر توهم و خیالی را در همان عالم خواب چون حالت بیداری غیر خود می‌یابد و از خویشتن جدا. بنابراین، همان‌گونه که او را در هنگام بیداری توهمات و تصورات است در خواب



نیز گاه چنانست و گاه رؤیای صادقه و امور واقعی و حقایق خارجی، که چه بسا تحقق و آثار آن بعداً در عالم بیداری متظاهر است و روشن. و لذا بیننده جز مرئی است و شنونده جز مسموع و خورنده غیر مأكول، و حتی از نظر همان نور معنوی که روح آن را واجد است و سازنده، معقولات است و مفکرات و پندارها و خیالات، و هر تصوّر و تصویری را خالق و صانع، باز بین او و مخلوقاتش بینونت قطعی و حتمی است. چه در ذات و چه در صفات؛ که مصنوع عقلی غیر صانع است. و معلوم غیر عالم و معقول غیر عاقل. و ادّعای وحدت میان این دو ناصواب و خلاف دریافت وجدان سلیم و غیرآلوده به مکتب و اندیشه های فلسفی است.

به ویژه که در شرایط حاضر و هم اکنون در برخی از کشورهای غرب و آمریکا برابر بعضی نوشته جات و مقالات، افرادی هستند که از تصویرات ذهنی و تصوّرات خیالی که به اصطلاح همان صور جزئیّه تخیلی است، به وسیله دستگاه عکاسی روی فیلم عکس برداری کرده و آن را منعکس می کنند که خود حاکی از موجود ذهنی خارجی با تحقق وجود مادی است که به هیچ وجه سنخیتی بین او و نور معنوی که سازنده و پردازنده او است نبوده، و لذا نه تنها دیگر سخن از تصویرات ذهنی به صورت غیر مادی در صقع نفس مجرد پوچ و مبتذل است؛ بلکه اتّحاد عاقل و معقول و عالم و معلوم جز گفتاری و هم آمیز و پنداری ناصواب نخواهد بود.

### [عالم مثال در فلسفه مشاء]

از طرفی باید دانست که فلاسفه مشاء عالم مثال را نیز، به این شکل و کیفیت که مورد ادّعای فلاسفه اشراق است قبول نداشته و آن را منکرند و نظر می دهند که: موجود صاحب شکل و هیئت و واجد عمق و ابعاد هر چه باشد قابل بخش و تقسیم است و هیچ شیء قابل قسمتی نیست جز این که ماده است و مستلزم جسم و لذا، نظریّه و گفتار اشراقیون را درعالم مثال محال دانسته و به شدّت انکار می کنند.

## [بیان دیدگاه فیض کاشانی در باب تجرد روح]

مرحوم فیض نویسنده تفسیر صافی، در وافی جزء سیزدهم - با همه احاطه و پابندیش به فلسفه، ولی چون محدثی عالی مقام بوده به نحوی که غالباً او را به نام محدث کاشانی نام می‌برند، درباره این که نفس و روح حقیقتی است غیر مجرد می‌گوید:

مراد «روح» در اینجا همان چیزی است که آدمی به آن اشاره می‌کند، و می‌گوید: «من» و وجدان آن را دارد و احساس خود بودن می‌نماید، که منظور نفس ناطقه باشد. و عقلاء و دانشمندان را در حقیقت آن سرگردانی و تحیر است. ولی آنچه از اخبار ائمه اطهار مستفاد است این که او شبیهی است مثالی، بر هیئت و اندام آدمی و دانشمندان الهی با همه کوشش‌هایی که به کار برده‌اند و محققینی که مورد شهود قرار داده‌اند سرانجام به همین کیفیت شناخته‌اند: که او حقیقتی است نه جسمانی محض و نه عقلانی صرف، بلکه برزخی است بین النشئین و حد واسط بین دو نشئه‌ی مادیات و مجردات است از عالم نفوس [ملکوت] و انبیاء و اولیاء را نیز روح دیگری است که عقلانی محض است.

پیدا کردن این طرز نظریه درباره روح فقط به خاطر ملاحظه کثرت روایاتی است در مادی بودن و عدم تجرد روح، منتها چون ذهن آلوده است به مکاتب فلسفی خود را ناگزیر می‌بیند برای حفظ مضامین احادیث تعبیری از حد واسط بین مجرد و مادی بنماید، ولی باید دانست به فرض صحت بدن مثالی برای روح، باز این معنا عالم مثال فلاسفه را اثبات نمی‌کند، به ویژه که قائلین به آن مسئله‌ی معاد و بهشت و دوزخ قیامتی را با همه وعد و وعیدها در همان عالم مثال و تخیل پیاده می‌کنند!

## [بیان دیدگاه محمد تقی آملی در باب حقیقت روح]

مرحوم آقای شیخ محمد تقی آملی - که از علماء و فقهاء بزرگ زمان حاضر و جامع معقول و منقول و صاحب تألیفات متعدد بوده و در چند سال اخیر به رحمت ایزدی پیوسته است و اینجانب مدتی سمت تلمذ در محضر ایشان را داشته‌ام.

این استاد و فقیه بزرگوار که جنبه فقاهتش از شرح بر عروة الوثقی پیدا است در









مقامات کشف و شهود نه تنها به بطلان و پوسیدگی عقیده هیئت بطلمیوسی و افلاکی که کیفیت بنایشان چون پوسته های پیاز چسبیده و درهم بود پی نبرده؛ بلکه آن را مورد تأیید و عقیده خود قرار دادند تا این که پیشرفت علم و امکانات تکنیک و عمل و شرایط زمان و سرانجام اقمار مصنوعی و سفینه های فضائی از اوهام و خیالات این قبیل بافندگان عالم پندار و کشف شهود و هم آمیز و شیطان ساز پرده برداشت. و تمام ساخت ها و صنایع وهمی و خیالی را با رسوائی بر سرشان فروکوفت.

در حالی که علی علیه السلام که مأخذ گفتارش کتاب آسمانی و وحی قرآنی است و واجد علم لدنی فرمود: در این کرات و ستارگان شهرهائی است چون شهرهای شما و موجوداتی در آنها زیست و معیشت دارند.<sup>۱</sup>

و نیز امام صادق در برابر هیئت بطلمیموس ایستاد و آن را خلاف عقل و خرد تلقی فرمود.<sup>۲</sup>

### [عالم مثال در روایات]

و اما در روایات برای بدن مثالی دو تعبیر است:

۱. آن که خداوند بدنی مشابه همین بدن، نه به غلظت و کثافت آن بلکه بسیار نظیف و لطیف و رقیق خلق و ابداع فرموده، که روح آدمی پس از خروج از پیکره تن در نشئه عالم برزخ که خود عالمی است مادی و باطن این جهان ولی در شدت لطافت و رقت، در آن قرار

۱. تفسیر علی بن ابراهیم: عن أبيه ويعقوب بن يزيد، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام هذه النجوم (في نسخة الاصل، لهذه النجوم) التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الأرض مبروطة كل مدينة إلى عمود من نور، طول ذلك العمود في السماء مسيرة مائتين وخمسين سنة. بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۹۱

وروي الكفعمي والبرسي في فضل الدعاء المعروف بالجوشن الكبير بإسناديهما عن موسى بن جعفر عن آبائه عليهم السلام عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال له جبرئيل: «والذي بعثك بالحق نبيا إن خلف المغرب أرضا بيضاء فيها خلق من خلق الله يعبدونه ولا يعصونه، وقد تمزقت لحومهم ووجوههم من البكاء، فأوحى الله إليهم: لم تكون ولم تعصوني طرفة عين؟ قال: نخشى أن يغضب الله علينا ويعذبنا بالنار قال علي عليه السلام: قلت: يا رسول الله! ليس هناك إبليس أو أحد من بني آدم؟ فقال: والذي بعثني بالحق نبيا ما يعلمون أن الله خلق آدم ولا إبليس، ولا يحصى عددهم إلا الله، ومسير الشمس في بلادهم أربعون يوما لا يأكلون ولا يشربون...»؛ بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۳۴۹

۲. مغز متفکر شیعه، مترجم: ذبیح الله منصوری، صص ۳۶-۳۹.



می‌گیرد به خلاف قالب مثالی مورد ادّعیای فلاسفه اشراق که اصلاً جسم و ماده ندارد. ۲. احتمال دیگر آن که در عالم مورد بحث، اصولاً بدن دیگری به شکل این بدن یا قالب مثالی جدائی وجود ندارد، بلکه خود روح را که يك حقیقت لطیف مادی است و واجد نوری معنوی توان و قابلیت این معنا هست که به شکلی چون قالب بدن درآید و در حقیقت [از] همین تشکّل روح که مشابه پیکره و اندام آدمی در دنیا است اطلاق به بدن مثالی نموده اند و از مجموع روایات همین معنای اخیر بهتر مورد استنتاج و بهره‌گیری است و حتی می‌توان این قبیل روایات را مبین آنها [روایات] که ذکر ظاهرشان به قالب و بدن مثالی شده دانست.

باری به هر صورت که باشد دانستن واقعیت آن از نظر دین و اعتقاد ضروری نیست زیرا، نه مطلب را جهت اخلاقی است و نه وظیفه عملی و نه علم به کیفیت بدن مثالی الزامی تا چنان که چگونگی آن مکتوم و پوشیده ماند آدمی مسئول و مورد مؤاخذه باشد.

بلکه اعتقاد ضروری در این حدّ است که انسان پس از مرگ وارد عالم برزخ شده و در آنجا برحسب اعمال و رفتارش در دنیا مورد تنعم به نعمت‌ها و مواهب الهی است و یا در آتش برزخی و عذاب و شکنجه خدائی و استقرار او در آن عالم چه در بهشت و یا دوزخ برزخی تا روز قیامت که حساب بر پا می‌شود پا برجا است و سپس ارواح وارد ابدان اصلی شده از قبرها قیام و به صحنه رستاخیز داخل می‌شوند؛ چنان که فرمود:

﴿یوم یخرجون من الجداث سراعا كأنّهم إلى نصب یوفضون﴾ (معارج (۷۰): ۴۴).

روزی که از قبرها به شتاب و سراسیمه بیرون آیند و به سوی آثار و علائمی [که نتیجه اعمال آنها است] می‌شتابند.

۳. در بعضی از روایات صرفاً کلمه ارواح به کار رفته و اسمی از بدن مثالی یا اجسام نیست.

و اینک برخی از روایات که درباره روح و عالم برزخ ناطق است ذیلاً درج می‌شود:

۱. در بحارالانوار به نقل از میزان المطالب در روایتی از محمد بن مسلم از

ابی عبدالله علیه السلام نقل است که:



همانا روح چون باد متحرک است و از این جهت آن را روح گفته اند که: مشتق از ریح [یعنی: باد] است و از این لحاظ آن را از لفظ ریح خارج نموده اند؛ چون که ارواح، ریح [یعنی: باد] را هم جنس اند و هم سنخ<sup>۱</sup>.

۲. و در احتجاج از هشام بن الحکم از حضرت صادق علیه السلام در پاسخ پرسش های زندیقی فرمود:

و روح جسمی است رقیق که به تحقیق در قالبی کثیف پوشیده شده. تا این که فرمود: روح به منزله ریح و بادی است در مشک [یا چون بادکنک] هنگامی که در آن دمیده شود مشک پر و مملو از آن باد است [تقریباً] در وزن مشک افزایشی حاصل نشود و با خارج شدن باد کم بودی از نظر وزن پدید نیاید به همین نحو روح را نیز سنگینی و وزنی نیست تا اینکه راوی گوید: آیا روح بعد از خروجش از قالب متلاشی می شود یا به حال خود باقی است؟ حضرت فرمود: بلکه او باقی است تا وقتی که در صور دمیده شود پس در این موقع فانی و نابود می شود و نه حسی ماند و نه محسوسی، سپس اشیاء برگشت می شوند چنان که در آغاز مدبرش آنها را پدید و ایجاد کرده بود.<sup>۲</sup>

۱. محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن خالد، عن القاسم بن عروة، عن عبد الحمید الطائی، عن محمد بن مسلم قال: «سألت أبا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل: ﴿وَنفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ (حجر: ۱۵)؛ كيف هذا النفخ؟ فقال: إن الروح متحرك كالريح وإنما سمي روحاً لأنه اشتق اسمه من الريح وإنما أخرجه عن لفظة الريح، لأن الأرواح مجانسة الريح. الكافي، ج ۱، ص ۱۳۳ - ۱۳۴، ح ۳.

۲. هشام بن الحکم عن الصادق علیه السلام في جواب سئالات الزنديق... قال: فما أنكرت أن يكون الإنسان مثل ذلك إذا مات وفارق الروح البدن، لم يرجع إليه أبداً كما لا يرجع ضوء السراج إليه أبداً إذا انطفئ؟ قال: لم تصب القياس، إن النار في الأجسام كامة، والأجسام قائمة بأعيانها كالحجر والحديد، فإذا ضرب أحدهما بالآخر، سقطت من بينهما بار، تقتبس منها سراج، له ضوء، فالنار ثابتة في أجسامها، والضوء ذاهب، والروح: جسم رقيق، قد ألبس قالباً كثيفاً، وليس بمنزلة السراج الذي ذكرت، أن الذي خلق في الرحم جنينا من ماء صاف، وركب فيه ضرباً مختلفاً: من عروق، وعصب، وأسنان، وشعر، وعظام، وغير ذلك، هو يحييه بعد موته، ويعيده بعد فنائه. قال: فأين الروح؟ قال: في بطن الأرض حيث مصرع البدن إلى وقت البعث. قال: فمن صلب فأين روحه؟ قال: في كف الملك الذي قبضها حتى يودعها الأرض. قال: فأخبرني عن الروح أغير الدم؟ قال: نعم. الروح على ما وصفت لك: مادتها من الدم، ومن الدم رطوبة الجسم، وصفاء اللون، وحسن الصوت، وكثرة الضحك، فإذا جمد الدم فارق الروح البدن. قال: فهل يوصف بخفة وثقل ووزن؟ قال: الروح بمنزلة الريح في الزق، إذا نفخت فيه امتلأ الزق منها، فلا يزيد في وزن الزق ولو جها فيه، ولا ينقصها خروجها منه، كذلك الروح ليس لها ثقل ولا وزن. قال: فأخبرني ما جوهر الريح؟ قال: الريح هواء إذا

### [مركب بودن روح در عالم برزخ]

از مضمون خبر پیدا است که روح پس از خروج از بدن که در عالم برزخ به سر می برد و باقی است مرکب است از دو حقیقت؛ یکی: پیکره و اندام مادی در غایت لطافت و نرمی و دیگر: نور معنوی و حیات که آن را واجد است و خویشتن به وسیله همان نور شناسد و هم، احساسات و ادراکات روح به او است تا نفخه اولی که از این موقع همه موجودات فاقد نور شعور و حیات می شوند و در مرگ حقیقی و واقعی افتند که نه نیروی ادراک ماند و نه مدرک و نه حس و نه محسوسی و سپس به فرمان حق و مشیت و خواست الهی مجدداً انوار معنویت و حیات که ذایل شده بود. به ارواح بی جان و بی شعور افاضه گردد.

۳. و در بحار الانوار از حبة العرنی است که:

گفت: به جانب پشت کوفه با امیر المؤمنین علیه السلام خارج شدم. حضرت در وادی السلام توقف فرمود. و گویا با مردی خطاب و مناظره داشت. تا این که گوید: گفتم: یا امیر المؤمنین من از سر پا ایستادن طولانی بر شما رحمم آید. پس ساعتی استراحت فرمائید. و سپس عباى خویش پهن کردم تا این که حضرتش بر آن بنشیند؛ آن گاه به من فرمود: این جریان جز تازه گوئی یا مؤانست مؤمنی نبود، گوید: عرض کردم یا امیر المؤمنین آنان نیز به همین نحوند؟ فرمود: آری اگر برایت پرده بردارند هر آینه ایشان را که حلقه حلقه و گرداگرد دور هم با یکدیگر گفتگو و گزارش حال می کنند ببینی، پس عرضه داشتم: آیا ایشان اجسام اند یا ارواح؟ فرمود: که ارواحند، الخبر. ۱

تحرك یسمى ريحا، فإذا سكن یسمى هواء، وبه قوام الدنيا، ولو كفت الريح ثلاثة أيام لفسد كل شئ علی وجه الأرض و نتن، وذلك أن الريح بمنزلة المروحة، تذب و تدفع الفساد عن كل شئ و تطيبه، فهي بمنزلة الروح إذا خرج عن البدن نتن البدن و تغیر، و تبارك الله أحسن الخالقین. قال: أفتتلاشي الروح بعد خروجه عن قلبه أم هو باق؟ قال: بل هو باق إلى وقت ینفخ فی الصور، فعند ذلك تبطل الأشياء، و تغنی فلا حس ولا محسوس، ثم أعیدت الأشياء كما بدأها مدبرها. «الاحتجاج، ج ۲، ص ۹۶ - ۹۷»

۱. علي بن محمد، عن علي بن الحسن، عن الحسين بن راشد، عن المرتجل بن معمر، عن ذريح الحاربي، عن عبادة الأسدي، عن حبة العرنی قال: خرجت مع أمير المؤمنین علیه السلام إلى الظهر فوقف بوادي السلام كأنه مخاطب لأقوام فقامت بقيامه حتى أعييت ثم جلست حتى مللت ثم قمت حتى نالني مثل ما نالني أولاً ثم جلست حتى مللت، ثم قمت و جمعت ردائي فقلت: يا أمير المؤمنین إنني قد أشفقت عليك من طول القيام فراحة ساعة

ملاحظه فرمائید که در اینجا اصولاً سخنی از قالب مثالی نیست در حالی که مناسب می نمود که بفرمایند: ارواحی هستند در قالب های مثالی .

۴ . از کافی از یونس بن ظبیان از ابی عبدالله علیه السلام است که فرمود:

چون که خدای عزوجل روح آدمی را قبض کند؛ می گرداند آن روح را در قالبی چون قالب او در دنیا، پس می خورد و می آشامد . و هرگاه رهروی بگذرد او را به همان صورتی که در دنیا بود بشناسد .<sup>۱</sup>

۵ . از امالی مسنداً از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل است که: سوگند به خدا هیچ بنده ای از شیعیان ما نیست که بخواهد جز این که خداوند روح او را به آسمان بالا برد و بر او برکت بخشد . پس اگر اجلش فرارسیده او را در گنجینه های رحمت خود قرارش دهد . و در باغ بهشت و سایه عرشش . و اگر اجلش متأخر است و عقب افتاده، او را با امانتی از فرشتگان بر انگیزد و به سوی جسدی که از او خارج شده بود برگشتش دهند تا در آن آرام و سکونت گیرد .<sup>۲</sup>



تتم طرح الرداء لیجلس علیه فقال لی: یا حبة إن هو إلا محادثة مؤمن أو مؤانسته، قال: قلت: یا امیر المؤمنین وإنهم لکذلک، قال: نعم ولو کشف لک لرأيتهم حلقة حلقة محتبین يتحدثون فقلت: أجسام أم أرواح فقال: أرواح وما من مؤمن يموت فی بقعة من بقاع الأرض الا قبل لروحه: الحقی بوادی السلام وإنها لبقعة من جنة عدن . الکافی، ج ۳، ص ۲۴۳، ح ۱-۴۷۳؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۶۸-۲۶۷، ح ۱۱۷

۱ . محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن خالد، عن القاسم بن محمد، عن الحسين بن أحمد، عن یونس بن ظبیان قال: کنت عند أبی عبد الله علیه السلام فقال: ما یقول الناس فی أرواح المؤمنین؟ فقلت: یقولون: تكون فی حواصل طیور خضر فی قنادیل تحت العرش فقال أبو عبد الله علیه السلام: سبحان الله المؤمن أكرم على الله من أن يجعل روحه فی حوصلة طیر، یا یونس إذا کان ذلك أتاه محمد علیه السلام وعلى وفاطمة والحسن والحسين علیهم السلام والملائكة المقربون علیهم السلام فإذا قبضه الله عز وجل صیر تلك الروح فی قالب كقالبه فی الدنيا فیاكلون ویشربون فإذا قدم علیهم القادم عرفوه بتلك الصورة التي كانت فی الدنيا . الکافی، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۶.

۲ . ... شیعتنا ینظرون بنور الله عز وجل، ومن خالفهم یتقلب بسخط الله، والله ما من عبد من شیعتنا ینام، إلا أصدد الله عز وجل بروحه إلى السماء، فإن کان قد أتى علیه أجله جعله فی کنوز رحمته، وفی ریاض جنته، وفی ظل عرشه، وإن کان أجله متأخراً عنه بعث به مع أمینه من الملائكة لیؤدیه إلى الجسد الذي خرج منه لیسکن فیهِ، والله إن حجاجکم وعمارکم لخاصة الله، وإن فقراءکم لاهل الغنی، وإن أغنیاءکم لاهل القنوع، وإنکم کلکم لاهل دعوة الله واهل إجابتها الامالی للصدوق، ص ۶۲۷، ح ۴ .



### [روح در برزخ قالب خاصی ندارد]

این دو روایت باز می‌رساند که روح در قالب خاصی نیست بلکه خود روح است که به شکل و پیکره آدمی در می‌آید و به آسمان می‌رود و به جسد بر می‌گردد. یا پس از قطع روح از بدن در عالم برزخ می‌خورد و می‌آشامد. و هر کس او را ببیند به همان پیکره و اندام دنیوی که داشت بشناسد. بویژه که لفظ حدیث «صیوروت» است نه جعلیت.

۶. حدیث مسند دیگری از ابی جعفر علیه السلام که فرمود:

همانا بندگان آن‌گاه که بخوابند روحشان به سوی آسمان خارج گردد پس آنچه را که روح در آسمان مشاهده کرد حق است و درست و آنچه را که در هوا دید تصورات است و خیال.<sup>۱</sup>

۷. و در روایتی است که عمر بن الخطاب گفت:

هر آینه تعجب است و شگفت از رؤیای مردی که او چون مرده است و در خواب می‌بیند چیزی را که هرگز به دلش خطور نکرده. و رؤیایش چون به دست آوردنی ثابت است و متحقق. و باز شخص خوابی می‌بیند که در خوابش حقیقتی بر او مترتب نیست. آن‌گاه علی ابن ابی طالب علیه السلام فرمود: آیا تو را به حقیقت آن آگاه سازم؟ گفت: آری، امیرالمؤمنین آیه را یادآوری فرمود: که خداوند جان‌ها [ارواح] را هنگام مرگش قبض می‌کند و هر ارواحی که در خواب خود [اند و] نمرده‌اند، پس ارواحی که فرمان و حکم مرگ برایشان محقق گشته نگه می‌دارد و آنها که قضای الهی به مرگشان صادر نشده به سوی جسد باز می‌فرستد. بنابراین خدا است که همه را قبض روح می‌کند [چه مرده و چه زنده در خواب]. پس آنچه را که ارواح مشاهده کنند در آسمان به پیشگاه الهی خوابی است راست و درست. و آنچه را که

۱. حدثنا أبي ( رحمه الله )، قال: حدثنا سعد بن عبد الله، قال: حدثنا يعقوب بن يزيد، قال: حدثني بعض أصحابنا، عن زكريا بن يحيى، عن معاوية بن عمار، عن أبي جعفر، قال: إن العباد إذا ناموا خرجت أرواحهم إلى السماء، فما رأت الروح في السماء فهو الحق، وما رأت في الهواء فهو الأضغاث، ألا وإن الأرواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف، وما تناكر منها اختلف، فإذا كانت الروح في السماء تعارفت وتباغضت، فإذا تعارفت في السماء تعارفت في الأرض، وإذا تباغضت في السماء تباغضت في الأرض. الأما لي للصدوق، ص ۱۴۵، ح ۱۶.



بینند هنگامی که به سوی اجساد خود فرستاده می شوند و شیاطین در هوا القاء می کنند. و آنان را دروغ گویند و به اباطیل و ساختگی ها خبر دهند غیر واقع است و دروغ، پس عمر از سخن حضرتش به شگفت درآم.<sup>۱</sup>

۸. و از علل حدیثی به صورت مسند از ابی عبدالله علیه السلام از اجداد بزرگوارش از امیرالمؤمنین علیه السلام است که:

شخص نباید در حالت جنابت به خواب رود و نخواهد مگر برطهارت و پاکی و اگر آب در دست ریش نبود [برای غسل] پس باید تیمم کند با خاکی پاک، که همانا روح مؤمن به جانب خداوند تبارک و تعالی اوج گیرد پس خداوند او را بپذیرد و بر او میمنت و مبارکی بخشد، آن گاه اگر اجلس به صورت قطع رسیده باشد او را در گنجینه های رحمت خود قرار دهد و اگر عمرش فرا نرسیده او را به اتفاق امناء از فرشتگان خود بر انگیزد تا این که در جسدش برگشت دهد.<sup>۲</sup>

۹. در تفسیر نور الثقلین از ابی بصیر که گفت:

از ابا عبدالله علیه السلام از ارواح مؤمنان پرسش کردم فرمود: در بهشت بر صورت بدن هایشان باشند، اگر او را بینی هر آینه خواهی گفت که فلانی است.<sup>۳</sup>

۱۰. از تفسیر نور الثقلین از تهذیب الاحکام به صورت مسند از یونس بن ظبیان که

گفت:

۱. عن سلیم بن عامر ان عمر بن الخطاب قال: العجب من رؤیا الرجل انه بیبیت فیری الشئ لم یخطر له علی بال، فتكون رؤیاه كأخذ بالید، ویری الرجل الرؤیا فلا تكون رؤیاه شیئا، فقال علی بن ابی طالب: أفلا أخبرك بذلك یا امیر المؤمنین؟ ان الله تعالی یقول: (الله یتوفی الأنفس حین موتها، والتی لم تمت فی منامها) (زمر: ۴۲: ۲۹) فالله یتوفی الأنفس کلها فما رأته وهي عنده فی السماء فهي الرؤیا الصادقة، وما رأته إذا أرسلت إلى أجسادها تلقتها الشیاطین فی الهواء فکذبتا وأخبرتها بالباطیل فکذبت فیها، فعجب عمر من قوله. کنز العمال ج ۲، ص ۴۹۱، ح ۴۵۸۰.

۲. علل الشرائع، الخصال: فی حدیث الأربعمئة قال امیر المؤمنین علیه السلام: لا ینام الرجل وهو جنب، ولا ینام إلا علی طهور. فإن لم یجد الماء فلیتیمم بالصعید، فإن روح المؤمن ترفع إلى الله تبارک و تعالی، فیقبلها ویبارک علیها، فإن کان أجلها قد حضر، جعلها فی کنوز رحمته، وإن لم یکن أجلها قد حضر، بعث بها مع أمنائه من ملائکته فیردونها فی جسدھا - الخبر. مستدرک سفینة البحار ج ۴، ص ۲۱۶.

۳. وعنه عن ابن ابی عمیر عن حماد عن ابی بصیر قال: سألت ابا عبد الله علیه السلام عن ارواح المؤمنین؟ فقال: فی الجنة علی صور ابدانهم لو رأیته لقلت فلان، وفی الحدیث انه یفسح له مد بصره ویقال له، ثم نومة العروس. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۴۴۴.





نزد ابی عبدالله علیه السلام نشستہ بودم پس فرمود: مردم درباره ارواح مؤمنان چه می گویند؟ عرض کردم: اظهار نظر می کنند که در چینہ دانهای پرنده گانی سبز هستند در آویزہ هائی زیر عرش، ابو عبدالله علیه السلام فرمود: سبحان الله مؤمن در پیشگاه خداوند گرامی تر از آنست کہ روح او را در چینہ دان پرنده ای سبز قرار دهد. ای یونس هنگامی کہ خداوند تعالی روح او را قبض می کند می گرداند روحش را در قالبی چون قالبش در دنیا. پس می خورد و می آشامد و چون برایشان رهبری بگذرد او را بہ همان صورتی کہ در دنیا داشت، بشناسد.<sup>۱</sup>

باری در این بارہ حدیث از حدّ تواتر خارج است کہ ہمگی حاکی از مادّی بودن روح و عالم برزخ و وجود بهشت و دوزخ برزخی، کہ ہم اکنون خارجاً موجود و ارواحی کہ از دنیا رفته و در نشئہ ی برزخ اند مورد شکنجہ و عذاب و یا در سر سفرہ و خوان نعمت پروردگار می خورند و می آشامند و از ہر نوع موہبت مادّی و معنوی بہرہ می برند تا روز قیامت کہ با ابدان مربوطہ بہ صحرائی محشر حاضر شوند.

### [امتحان مؤمنین بہ امور پنجگانه]

و پس از اعلام این کہ شہیدان در راه خدا زندہ اند نہ مردہ - چه نام نیکشان در این دنیا و چه وجود ارجمندشان در آن سرا، بہ صورت کلی بیدار باش می دہد کہ این جہان خانہ آزمون است و امتحان، کہ یک [مورد آن] امر جہاد و شہادت است با امتیازی خاصّ و اگر شما را در این بارہ توفیق و بہرہ [ای] نہ بودہ، بدانید کہ ناگزیر بہ اموری دیگر ممتحن شوید کہ من جملہ فرمود:

**﴿وَلنبلوئنکم بشيء من الخوف والجوع﴾ (۱۵۵).**

و ہرآینہ حتماً شما را بیازمائیم بہ اموری و نوعی از بیم، بیم از دشمن و یا ہر امر ترس آور دیگر کہ آیا مضطرب شدہ، خود را می بازید یا نہ؟ و از میدان وظایف خدائی

۱. علي بن مهزيار عن الحسن عن القاسم بن محمد عن الحسين بن أحمد عن يونس بن ظبيان قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام جالسا فقال: ما يقول الناس في أرواح المؤمنين؟ قلت، يقولون: تكون في حواصل طيور خضر في قناديل تحت العرش فقال أبو عبد الله عليه السلام: سبحان الله المؤمن أكرم على الله من ذلك أن يجعل روحه في حوصلة طائر اخضر يا يونس المؤمن إذا قبضه الله تعالى صير روحه في قالب كقالبه في الدنيا فيأكلون ويشربون فإذا قدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصورة التي كانت في الدنيا. تهذيب الأحكام، ج ۱، ص ۴۶۶، ح (۱۵۲۶) ۱۷۱.



و فرمان الهی خارج می شوید یا ثابت و پابرجا خواهید بود؟ و تا چه مقدار بار مسئولیت به دوش می کشد؟ و چقدر استقامت در صحنه پیکار با دشمن از خود نشان می دهید؟ و گذشت شما در برابر اجرای فرمان خداوند نسبت به زیان مالی و جانی چه میزانت؟ و آیا چون دنیا دوستانِ دونِ همت بر زبان می آورید که: ﴿نخشی أن تصیبنا دائرة﴾ (مائده: ۵) : ۵۲. می ترسیم که زبانی به ما روی آورد؟ یا چون کوهی استوار و ثابت در برابر دشمن خدا و دین پایدار و احساس وظیفه و مسئولیت می کنید و بیم گرسنگی و فقر به خود راه نمی دهید. و اگر شما را در شرایط سخت زندگی از نظر معیشت و گرسنگی قرار دادیم، تسلیم بلا شرط دشمن نمی شوید و به فساد و تباهی و تجاوز و سرکشی خویشتن آلوده نمی کنید؟

#### ﴿ونقص من الاموال والانفس والثمرات﴾ (۱۵۵).

و کم و کاست از مالها و ثروتها و تنها و بهرهها، تمکن و قدرت مالی را می کاهیم و تن را در معرض کسالت و بیماری قرار می دهیم، حوادثی پیش آید که جان، همسر و فرزند، پدر و مادر، و سایر خویشان و بستگان مورد تهدید و یا مرگ و نابودی قرار گیرند تا خارجاً مشهود گردد. و برخورد ممتحن جریان روشن، که از کدام زمره افراد است؟ و دیگر عذری بر او باقی نماند و ثابت و استوار در دین و تسلیم و تابع و راضی خشنود و مطیع فرمانبر در برابر اوامر و حوادث، از متزلزل منحرف و سرکش و متکبر و معترض و خودخواه و عاصی و نافرمان مشخص و متمایز گردد. تا در آن سرای دیگر حجتی بر بندگان نبوده و نگویند که پروردگارا چرا تنها به علم خود عمل کردی و ما را به امتحان و آزمون نگرفتی، شاید ما را طریق و هدف غیر از آن بود که دانستی!

#### ﴿وبشر الصابرين﴾

و مژده بخش شکیبایان را. در به کار بستن فرمان و باز ایستادن از گناه و پایداری در برابر تلخ کامی و ناگواریها.

#### [اشاره به تاویل آیه]

در تاویل آیه حدیثی نقل است که: بیم و ترس و گرسنگی و کم و کاست در اموال و



تن ها، مربوط به قبل از ظهور قائم علیه السلام است: [آدمیان را ابتلاء و فتنه فراوان، که ضمن آزمایش خود عذاب و شکنجه ای است برای افراد ستیزه جو و سرکش].<sup>۱</sup> چنان که در کلامی از نهج البلاغه علی علیه السلام است که فرمود:

همانا خدا بندگان خود را هنگام ارتکاب به کردار زشت و نکوهیده، به کاستن بهره ها و ثمرات و جلوگیری و بازداشت برکات و بستن گنجینه های نیکی و خیرات بیازماید تا توبه گر توبه کند و ایستاده به گناه باز ایستد و یادآور به کار نیک یادآوری کند و بازدارنده از کار بد باز بدارد.<sup>۲</sup>

و اما اگر این ابتلائات را به دیده روحانی و معنویت بنگریم پیدا است - همان طور که یادآوری شد، یا جهت تخفیف گناه است یا افزایش مقام، به ویژه نسبت به نیکان و پیشتازان بندگی و یکتا پرستی در صحنه گیتی، که در رأس همه پیامبران خدا و اوصیاء ایشانند و سپس رهروان پاک نهاد نیکو خصال - به مراتب و درجات کمال، تا جائی که می توان گفت: هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند.

حدیثی از سماعة بن مهران از ابی عبدالله علیه السلام نقل است، که فرمود:

همانا در کتاب علی علیه السلام است که تحقیقاً شدیدترین و سخت ترین مردم از لحاظ آزمایش و بلاء، پیامبرانند و سپس جانشینان ایشان و آن گاه مانند و همانند آنها] در فضیلت و ایمان و مراتب علم و کمال] و همانا مؤمن به اندازه کردار نیکو که دارد مورد آزمون است؛ لذا هر کس دینش سالم تر و عقلش درست تر باشد آزمایش و

۱. باسناده إلى محمد بن مسلم. قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: إن لقيام القائم علیه السلام علامات تكون من الله - عز وجل - للمؤمنين. قلت: فما هي؟ جعلني الله فداك. قال: ذلك قول الله - عز وجل: (ولنبلوكم،) يعني: المؤمنين قبل خروج القائم علیه السلام (بشيء من الخوف والجوع ونقص من الأموال والافنس والثمرات وبشر الصابرين). قال: (لنبلوكم بشيء من الخوف) من ملوك بني فلان، في آخر سلطانهم. (والجوع) بغلاء أسعاهم. ونقص من الأموال قال: كساد التجارات وقلة الفضل. ونقص من النفس قال: موت ذريع. و«نقص من الثمرات» لقلّة ريع ما يزرع. (وبشر الصابرين) عند ذلك بتعجيل خروج القائم علیه السلام. [ثم] قال لي: يا محمد! هذا تأويله. إن الله - عز وجل - يقول: (وما يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم) (آل عمران: ۳). كمال الدين وتمام النعمة، ج ۲، صص ۶۴۹ - ۶۵۰، ح ۳.

۲. إن الله يبتلي عباده عند الأعمال السيئة بنقص الثمرات وحبس البركات، وإغلاق خزائن الخيرات، ليتوب تائب ويقطع مقلع، ويتذكر متذكر، ويزدجر مزدجر. نهج البلاغه، خطب الإمام علی علیه السلام، ج ۲، ص ۲۵، از خطبه: ۱۴۳.

بلائش شدیدتر است. و به خاطر همین معنا خداوند عزوجل دنیا را پاداش برای مؤمن و کیفر برای کافر تعیین نفرموده و هر کس دینش پست و عملش خُرد و ناتوان است آزمون و بلائش اندک است. و بلاء از بارانی که بر زمین فرو ریزد بر مؤمن پرهیزگار شتابنده تر است.<sup>۱</sup>



### [استثناء پذیر بودن آیه فوق]

باید دانست که این حدیث ناظر به جنبه کلی مطلب است و الا موارد استثنائی برابر مضامین احادیث دیگر هست که خداوند گاه روی حکمت و مصلحت عمومی و یا شخصی، در اموری بندگان خاص را مورد سعه و فراخی در روزی و سلامت مزاج و تمکّن مالی و قدرت و شوکت قرار می دهد، چون حضرت داود و سلیمان علیهم السلام و آن گاه برای این که شکیبایان را در مصداقی از صبر که مورد اهمیت است بیان کند فرمود:

﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مَصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (۱۵۶).

کسانی که چون ایشان را ناگواری و تلخ کامی فرارسد گویند: که همانا ما ملک خدائیم و به سویش بازگشت کنند.

یعنی: هرگاه مصیبتی به آنان وارد شود از مال و جان، خویشان و بستگان و همه متعلقات مادی و معنوی، به دل و زبان گویند: که خویشان مال خدائیم تا چه رسد به وابسته ها و ما مملوکیم و صاحب ما خدا است و او هر چه را که خواهد بر ما وارد کند به سزاست که این سخن اقراری بر ملکیت او است و شاعر چه خوش سرود که:<sup>۲</sup>

هر چه رود بر سرم چون تو پسندی رواست بنده چه دعوی کند حکم، خداوند راست

۱. حدثنا أبي رضي الله عنه قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن الحسن بن محبوب، عن سماعة بن مهران، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن في كتاب علي عليه السلام أن أشد الناس بلاء النبيون ثم الوصيون ثم الأمتل فالأمتل، وإنما يبتلي المؤمن على قدر أعماله الحسنة فمن صح دينه و صح عمله اشتد بلاءه وذلك أن الله عز وجل لم يجعل الدنيا ثواباً لمؤمن ولا عقوبة لكافر، ومن سخط دينه وضعف عمله قل بلاءه، والبلاء أسرع إلى المؤمن المتقي من المطر إلى قرار الأرض. *علل الشرائع للصدوق*، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱.

۲. گلستان سعدی، باب اول، سیرت پادشاهان، حکایت ص ۲۳، ص ۸۰. یکی از بندگان امرلیث گریخته بود . . .



و همانا که ما به سویش بازگردیم و رجوع به سوی او کنیم که برابر حدیث این جمله خود اقراری است بر هلاکت تن .

### [در بیان گویا شدن دل و زبان در هنگام استرجاع]

در مجمع البیان به نقل از نورالثقلین حدیثی نقل است :

کسی که هنگام ورود مصیبتی استرجاع کند یعنی : به جمله : ﴿ انا لله و انا اليه راجعون ﴾ دل و زبانش گویا شود خداوند جبران هم و غم و مصیبت و ناگواری او کند و فرجامش را نیکو سازد و برای او خلفی شایسته که مورد خشنودی و خیر است قرار دهد .<sup>۲</sup>

و در پایان برای ارج و بزرگداشت صابریین فرمود :

﴿ اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة ﴾ (۱۵۷) .

این گروهند که بر آنها است درودهایی ویژه از جانب خدایشان و رحمتی شایان . جای بسی ستایش و سپاس است از بنده به درگاه ایزدی که خدایش بشارت به چنین موهبت عظمی داد و درود و رحمت های خاصه را به بندگان مصیبت زده راضی و تسلیم در برابر مقدرات به صورت مستقیم و بی واسطه به فرستاد تا در پرتو عنایات و الطاف باری ساکن شود و آرام گیرد و به پیامی دیگر مژده داد که :

﴿ واولئك هم المهتدون ﴾ .

و همین گروهند که ایشان راه یافته اند؛ به حقایق و کمالات و در نتیجه به پاداشی نیکو و قرب جوار دوست .

۱ . و عنه : عن علي بن محمد، عن صالح بن أبي حماد، رفعه، قال : جاء أمير المؤمنين عليه السلام إلى الأشعث بن قيس يعزیه بأخ له، يقال له : عبد الرحمن، فقال له أمير المؤمنين : «إن جزعت فحق الرحم أتيت، وإن صبرت فحق الله أدبت، على أنك إن صبرت جرى عليك القضاء و أنت محمود، و إن جزعت جرى عليك القضاء و أنت مذموم» . فقال له الأشعث : ﴿ انا لله و انا اليه راجعون ﴾ فقال أمير المؤمنين عليه السلام : «أندري ما تأويلها؟» فقال الأشعث : أنت غاية العلم و منتهاه . فقال له : «أما قولك : انا لله، فأقرار منك بالملك، و أما قولك : و انا اليه راجعون، فأقرار منك بالهلاك» . الكافي، ج ۲، ص ۲۶۱ ح ۴۰ .

۲ . في الحديث من استرجع عند المصيبة جبر الله مصيبتة و أحسن عقباه و جعل له خلفا صالحا يرضاه . تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۳۷؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۴۵۸ .